

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

تنمه ی فرمایش محقق اصفهانی را توجه بفرمایید تا وارد بحث حدیث شرط شویم.

مختار ما تبعاً للشيخ، تبعاً للمحقق الخوئی و تبعاً لآخوند این شد که حدیث سلطنت مسلماً صحت معاطاة را درست نمی کند. منتهی تقریر ما با تقریر شیخ و محقق خوئی متفاوت بود که توضیحاتش را دادیم. اما نظیرمان این است که حدیث سلطنت لزوم معاطاة را درست می کند. در بحث درست شدن لزوم معاطاة توسط حدیث سلطنت، شیخ پاسخ خوبی به اشکال شبهه ی مصداقیه داد و همه هم از شیخ قبول کردند و لذا شبهه ی مصداقیه رد شد.

همچنین در تمسک به حدیث سلطنت، آن جایی که نسبت مالک با مالش از بین می رود، اشکالی مطرح بود که ما هم بنائی و هم مبنائی جواب دادیم. بنائی گفتیم حتی اگر ملک، موضوع حدیث سلطنت باشد عند العقلاء مشکلی نداریم چون حدیث سلطنت، إنفاذ ما لدی العقلاء است و عقلاء هم سلطنت را در ابقاء ملک، در اهداء ملک و در اعراض ملک، امضاء می کنند و این موارد تفاوتی برایشان نمی کند. حدیث سلطنت هم می خواهد همین را امضاء کند. مبناء هم گفتیم که اصلاً ملک موضوع نیست بلکه ناس / مالک موضوع است. منتهی سلطنت یک معنای حرفی است که طرفین می

خواهد. یک طرفش مالک است و یک طرفش مال است. این بحث مبنائی ما بود که گذشت. لذا از این جهت مشکل نداریم.

یک مشکل باقی ماند که مشکل محقق اصفهانی بود. ایشان می گفتند که اطلاق سلطنت نشان می دهد که شما حق دارید که مالتان را حفظ کنید، مالتان را ببخشید، از مالتان اعراض کنید، اما در مساله ی لزوم و مساله ی فسخ با مشکل مواجه می شوید. یعنی محقق اصفهانی دارد می گوید پاسخ هایی که شما در تمسک به حدیث سلطنت برای اثبات صحت دادید، خوب است و اشکالی ندارد. قول چهارم را هم رد کنید. قول چهارم می گفت استقلال، مطلق نیست بلکه در جایی است که موضوع یا همان ملک حفظ شود. شما جواب دادید که لازم نیست. بسیار خوب و حرف های خوبی هم زدید اما الان بحث ما سر لزوم است. بحث سر این است که بعد از فسختِ یِ فاسخ، آیا می شود به حدیث سلطنت تمسک کرد؟ محقق اصفهانی می گوید من این جا را دارم اشکال می کنم. در مساله ی صحت، فرمایش شما کاملاً درست و قول چهارم مردود است و فرمایش محقق ایروانی هم رد می شود و فرمایش سوم یعنی فرمایش آخوند درست است. ما هم این را قبول می کنیم و با همان جواب های بنائی و مبنائی که شما دادید می گوییم حدیث سلطنت می خواهد استقلال مالک را در تصرف در مالش درست کند. بنائی بنابر این که ملک موضوع است و مبنائی بنابر این که ناس موضوع است. سلطنت هم یک معنای حرفی و قائم به طرفین است. همه ی این ها درست و شما توانستید که صحت را درست کنید اما الان دعوای ما سر لزوم است. یعنی وقتی من با معاطاة، این کالا را از دست مالک گرفتم ولی بعداً مالک خواست رجوع کند و بگوید من می خواهم عقدِ معاطاة را فسخ کنم، بعد از

فسخ چه اتفاقی می افتد؟ محقق اصفهانی می گوید فسخ سراغ ازاله ی ملکیت نرفته و نسبت مالک با مالش را از بین نبرده تا بگویید ملک رفته است! بلکه خواسته است عقد را از بین ببرد. آیا برداشتن عقد با اطلاق سلطنت بر مال منافی است؟! چه منافاتی دارد؟! سلطنت بر مال، اطلاق دارد و شما سلطنت بر مالتان دارید و هر طور که خواستید می توانید در مالتان تصرف کنید. اما فاسخ دارد عقد را بر می دارد.

جواب اول ما به ایشان در فضای فرمایش خودشان بود. گفتیم شما که قائل شدید سلطنت، هم سلطنت بر سبب است و هم سلطنت بر عقد است و هم سلطنت بر مال است. شما چرا این طوری می گوید؟! ما در تحلیلیمان ثابت کردیم که سلطنت بر مال، عقلائی است و عقلاء سلطنت بر سبب و عقد را قبول ندارند. شما – آقای محقق اصفهانی – نباید این حرف را بزنید و سلطنت بر عقد را اگر قائل شدید، این سلطنت، اطلاق دارد و اجازه نمی دهد که کسی عقد را به هم بزند. این پاسخ بنائی ما به ایشان بود. ایشان بر اساس مبنای خودش – که در کنار سلطنت بر مال، سلطنت بر سبب هم داریم، سلطنت بر عقد هم داریم و لذا ایشان گفتند که بیع، متعلق سلطنت است و هبه، متعلق سلطنت است نه نوعی از سلطنت – نباید چنین اشکالی مطرح کند. بنابراین پاسخ ما به ایشان وارد است.

پاسخ دوم به محقق اصفهانی:

اما در مبنای خودمان چه پاسخی می دهیم؟ در مبنای خودمان انصاف مساله این است که باید بین موضوع بودن ملک و مال و بین موضوع نبودن این ها تفاوت قائل شویم.

اگر ما ملک را موضوع کردیم، و خواستیم با موضوع بودن ملک کار کنیم، پاسخ دادن به محقق اصفهانی آسان نیست. اگر کسی گفت من یک ملکی دارم که موضوع سلطنت است یا مالی دارم که موضوع سلطنت است، اگر این طوری باشد، خب اطلاق حدیث سلطنت در چهارچوب موضوع درست است نه در چهارچوب عقد! لذا با محقق اصفهانی مشکل پیدا می کنیم. لذا به نظر ما بعضی از آقایان فقہائی که خواسته اند به محقق اصفهانی پاسخ بدهند، پاسخشان ناتمام است. این را قبلا هم عرض کردم. آن ها می گویند این اشکال محقق اصفهانی، لا یخول عن دقة و این اختلاف رتبه تاثیر دارد. اختلاف رتبه یعنی این که عقد رتبه ی اول است و سبب تحقق ملکیت یا موضوع تحقق آن است. محقق اصفهانی فسخ را به عقد زد یعنی به رتبه ی سابق زد نه به ملک و گفت این ملکیت، سببی به نام عقد دارد و عقد، ایجاد ملکیت کرده است یا عقد، موضوع ملکیت است. من هم دارم عقد را بر می دارم در حالی که شما سلطنت بر مال دارید. فلذا هیچ منافاتی ندارد. آقایان گفته اند که این حرف دقیقی است و این اختلاف رتبه کار دست ما می دهد. بعد گفته اند که البته این اختلاف رتبه عرفی نیست. ما گفتیم که این پاسخ را نمی فهمیم! شما در بحث ورود و حکومت، خیلی قشنگ آن مسائل را عرفی می کنید و می گویند دلیلی موضوع دیگر را بر داشت. شما اگر موضوع ملک یعنی عقد را بردارید، در سلطنت بر ملک که دخالتی نکرده اید. لذا نمی شود. اگر با ملک کار کردید می

شود بنائی و با مبنای خودشان می توان به ایشان جواب داد. چون اطلاق در فضای موضوع می رود. یعنی باید مالی باشد، ملکی باشد، نسبتی باشد، اگر کسی خواست این را بردارد، سلطنت می گوید من اجازه نمی دهم.

اما اگر ما تحلیل خودمان را مبنا قرار بدهیم و بگوییم که در حدیث سلطنت موضوع ما ناس است، من به ناس می گویم که شما سلطنت مطلقه بر مال دارید، هر کس خواست که مال شما را از دستتان بگیرد اجازه ندهید. اگر این باشد آن موقع حرف بسیار خوب امام مطرح می شود البته امام از این زاویه ای که من عرض کردم وارد نشده اند. آن موقع شما می توانید بگویید که همان طور که ازاله از شئون سلطنت برمال است، به مالک می گوید آقای مالک! آقای زید! آقای عمرو! شما ناس هستید و موضوع ناس است لذا شما سلطنت مطلقه ای بر مالتان دارید و چون سلطنت مطلقه بر مالتان دارید هر کسی خواست مالتان را ازاله کند، جلویش را بگیرید. دیگر فرقی نمی کند قطع رابطه ی شما با مالتان و جلوگیری از تصرف شما در مالتان، از طریق فسخ عقد باشد یا از هر طریق دیگری باشد. چون فرض بر این است که ملک، موضوع نیست که عقد بخواهد موضوع را بردارد و اختلاف رتبه که عرفی است اثر کند. ملک که موضوع نیست! بنابراین این مبنا را توجه کنید که اگر من با سلطنت به عنوان معنای ربطی و حرفی که مورد اعتناء عقلاء است – همان طور که مبنا را توضیح دادم – کار کردم و گفتم که جعل سلطنت شده است و موضوع ناس است، سلطنت برای ناس علی المال اطلاق دارد، بحث تمام می شود. شما حتی اگر فسخ را به عقد بزنید آخرش می خواهید چه کار کنید؟ می خواهید سلطنت را محدود کنید. می خواهید ملک را بردارید؟ بردارید! من ملک را چه کار دارم؟ مگر من

موضوع را ملک قرار دادم؟! من یک سلطنتی جعل می کنم برای ناس علی اموالهم. اطلاق هم دارد. موضوعش که وجود دارد که زید است. آن طرف متعلقش مال است، سلطنت هم که اطلاق دارد و می گوید شما مالتان را ابقاء کنید. لذا ما اظهر مصادیق سلطنت را همین می دانیم. ابقاء مال یا ازاله ی ملکیت و نسبت با مال، این ها از شئون سلطنت است.

لابدیت ورود اشکال محقق اصفهانی در صورت موضوع بودن ملک:

اگر برسید که آیا شما نمی توانید آن پاسخی را که در ملک دادید این جا هم تکرار کنید؟ آن جا – در بحث صحت – گفتیم که حتی اگر ما ملک را موضوع بگیریم باز هم مشکلی نداریم. آیا آن حرف را نمی توانیم این جا هم بزنیم؟

می گوییم که خیر! چون اگر ما ملک را موضوع کردیم از آن جا که این موضوع متاخر از تحقق عقد است و فاسخ دارد عقد را بر می دارد، و این برداشتن عرفی است، لذا ملک هم می رود. یعنی محقق اصفهانی قشنگ ورود کرده است و گفته بین شفعه و بین فسخ فرق است. شفعه ازاله ی ملک است مستقیماً، ازاله ی این نسبت است مستقیماً. لذا شما می توانید با اطلاق اجازه ندهید که ازاله کند. اما فسخ ازاله ی عقد است و این عقد رتبه ی سابق بر این است. لذا ما مشکل پیدا می کنیم. پس اگر ما قبول کردیم که موضوع، ملک است اشکال محقق اصفهانی وارد می شود و می گوید ازاله ی عقد، ازاله ی ملکیت است و ازاله ی ملکیت چه ربطی به سلطنت شما بر مالتان دارد؟! لذا به نظر ما آن

پاسخ رجوع به عقلاء و این که بگوییم "حدیث سلطنت، انفاذ ما لدی العقلاء است و آن چه که نزد عقلاء موضوع سلطنت است حتی اگر ملک هم باشد در اعراض اشکالی پیش نمی آید" این پاسخ، در مساله ی صحت جا دارد. اما در مساله ی لزوم، چون مساله، مساله ی فسخ است و اختلاف رتبه را ما عرفی می بینیم، نمی شود این پاسخ عقلائی و عرفی را تحویل داد.

به نظر ما این حرف خوبی است و می شود از آن دفاع کرد و ظاهر فرمایش امام که خواسته اند اشکال محقق اصفهانی را جواب بدهند و گفته اند بما ذکرنا یظهر ما فی کلام بعض المحققین، خوب است اما ای کاش در ادامه ی تحلیل، این تفکیک می آمد. یعنی انصافا اگر من موضوع را ملک دیدم، اختلاف رتبه، عرفی است و نمی توان به محقق اصفهانی پاسخی داد مگر با مبنای خودشان. اما اگر موضوع را ناس دیدم و مال را طرف نسبت سلطنت دیدم مشکل حل می شود.

- این در واقع برگشت نمی کند به این که ما داریم حدیث سلطنت را در همان فضای ... اساسی ای که امام به محقق اصفهانی اشکال می کردند و می گفتند ما نباید بحث را به اسباب و مسببات ببریم و نباید فضا را به آن مکانیزم بالا دستی عقلائی ببریم، الان هم می خواهیم...
- الان هم نبردییم. ما داریم می گوییم یک سلطنت مطلقه بر مال برای ناس جعل شده است.
- درست است. ولی در واقع داریم با آن فسخی که در سبب است، در فضای عقد است...
- فسخ، تصرف در مال شما شد. شیخ این را درست کرد.
- فسخی که آقای اصفهانی دارد توضیح می دهد در فضای عقد توضیح می دهد.

- عیبی ندارد. فسخی که آقای اصفهانی داشتند توضیح می دادند داشتند عقد را بر می داشتند که مالتان را از دستتان بگیرد. الان گرفتاری ما این است که عقلاء وقتی سلطنت مطلقه ای را برای مالک نسبت به مالش درست می کنند، می گویند ابقاءش کن! ازاله و ابقاء در مال از شئون سلطنت است. اگر کسی خواست این مال را از دست شما بردارد، شما اجازه ندهید. چطوری بر می دارد؟ یک بار می دزدد، یک بار درگیر می شود و یک بار هم فسخ می کند. یعنی ما یک بار نسبت به مساله ی سلطنت حیثیت سبب را کار نداریم.
- یک موقع ما در جواب کسی که می خواهد محجوریت را ...
- در صحت مشکل نداشتیم. در صحت می گفتیم اگر کسی بخواهد بگوید تمسک به قاعده ی سلطنت، هر استقلالی را درست نمی کند، استقلال بعد از بقاء ملک و مال را می خواهد درست کند. ما جواب می دادیم و ردش می کردیم. در صحت ما مشکلی نداشتیم.
- عرض من این است که اگر سلطنت را طور دیگری ببینیم این سلطنت سرایت پیدا می کند...
- سرایت پیدا نکرده است. بر مال است. من سلطنت بر فسخ که درست نمی کنم. اگر سلطنت بر فسخ درست کنم، فرمایش شما درست است.
- فسخی که شیخ می گفت، آقای اصفهانی می گفت، یکی فسخ را به مال می زد و یکی به عقد می زد. الان حدیث سلطنت، هر دو را دفع می کند؟
- بله.
- اگر هر دو را دفع کند پس سرایت پیدا کردن...

- خیر! من دارم با اطلاق سلطنت بر مال کار می کنم. وقتی من به اطلاق سلطنت بر مال، ملتزم شدم، مشکلم این می شود که اگر موضوع اطلاق، ملک بود مشکل پیدا می کنم اما اگر موضوعش، ناس بود، مشکلی پیدا نمی کنم. من دنبال اطلاق سلطنت بر مال هستم. سرایتی ندارد. سلطنت بر مال است با موضوع ناس. اگر من سلطنت بر عقد درست کنم، مشکل دارم، اگر سلطنت بر فسخ درست کنم، مشکل دارم. من دارم می گویم من یک سلطنت بر مال درست کردم برای ناس، به ناس می گویم شما ابقاء کن، ازاله کن، مال خودتان است. اختیار مالتان را دارید. مال شماست! کاری که از شیخ قبول کردیم در شبهه ی مصداقیه چه بود؟ شیخ گفت شما اجازه ی اجراء فسخ نمی دهید. یعنی فسختُ یک نوع تصرف در مال شماست. اما تصرف از طریق برداشتن عقد است. لذا اجازه نمی دهم. به شرط آن که موضوع این اطلاق سلطنت، ملک نباشد.

آغاز بحث حدیث شرط:

اما بحث بعدی ما، درباره ی دلالت حدیث شرط بر صحت معاطاة است.

حالا درباره ی سند و الفاظ و کلماتش بحث خواهیم کرد که آیا "المؤمنون عند شروطهم" است یا "المسلمون عند شروطهم" است؟ إن شاء الله بحثش را خواهیم کرد اما فعلا در این مقام نیستیم.

بیان دلیل تلامذه ی محقق خوئی برای عدم ذکر حدیث شرط توسط شیخ:

اول مطلبی که به عنوان سوال باید در بحث حدیث شرط مطرح کنیم این است که چرا جناب شیخ حدیث شرط را در بحث صحت معاطاء نیاورده است؟ قبلا هم مثل این بحث را داشته ایم. محقق خوئی هم از شیخ تبعیت کرده است و نیاورده است. امام حدیث شرط را این جا آورده است. فعلا کاری نداریم که ایشان قبول کرده اند یا نکرده اند، اصل آوردن حدیث مورد نظر است. قبلا هم این بحث را ذیل بحث "أوفوا بالقعود" داشتیم. شیخ "أحل الله البیع" را آورد اما "أوفوا" را نیاورد. شیخ "أوفوا" را در ادله ی لزوم معاطاء آورده است. هم چنین "المؤمنون/المسلمون عند شروطهم" را شیخ در ادله ی لزوم آورده است.

بعدا هم عرض می کنیم که در ادله ی لزوم گفته است حدیث شرط دلالت بر لزوم می کند، اما در اول خیارات گفته است دلالت نمی کند. این را این شاء الله بحث می کنیم.

پس شیخ در ادله ی لزوم حدیث شرط را آورده است اما در ادله ی صحت نیاورده است عین مساله ی "أوفوا". آن جا یک بحث دقیقی مطرح شد. یک عده از محشین و تلامذه ی محقق خوئی، یک بحثی را مطرح کرده اند که بحث خوبی هم هست البته چون یک بحث فنی اصولی است، موضوع اصلی ما نیست. آن مساله این است که مثل "أوفوا" یا مثل "المؤمنون عند شروطهم" این ها دلالت مطابقی شان، لزوم است. "عند شروطهم" یعنی واجب است به شرط وفاء کنند. مومن باید به شرط عمل کند. حالا البته اگر دلالت بکند. بعدا در مورد دلالتش بحث می کنیم که اگر شرط ابتدائی را گرفت و قبول هم کردیم که مثل بیع و معاطاء شرط ابتدائی هستند. چون این ها بحث دارد. خلاصه

اگر گفتیم "المومنون / المسلمون عند شروطهم" دلالت بر لزوم می کند، آن موقع دلالت مطابقی اش لزوم است و دلالت التزامی اش صحت است. چون اگر یک عقدی صحیح بود خب حتما صحیح است که لازم است. اگر این طور شود، سرنوشت این ها همان سرنوشت "أوفوا بالعقود" می شود. "أوفوا بالعقود" یعنی يجب الوفاء. مطابقت می خواهد لزوم را برساند. یعنی وفاء به عقد واجب است و معاطاة هم عقد است پس معاطاة از باب عموم "أوفوا بالعقود" از عقود لازمه می شود. "المومنون عند شروطهم" را اگر گفتیم شامل بیع و معاطاة می شود به معنای وجوب وفاء به شرط، وجوب وفاء به بیع و معاطاة می شود و نمی شود آن را به هم زد. اگر قبول کردید باید بایستید. پس دلالت مطابقی این ها لزوم می شود. اگر دلالت مطابقی شان لزوم شود، دلالت التزامی شان صحت می شود.

منتهی شیخ - در بحث ادله ی لزوم - می خواهد بگوید که بر این که معاطاة عقد لازم نیست، اجماع داریم. یعنی می خواهد عموم ادله ی لزوم را به واسطه ی اجماع در مثل معاطاة تخصیص بزند. اگر تخصیص بزند، آن موقع "أوفوا بالعقود" نسبت به معاطاة دیگر حجیت ندارد. می دانید که اثر مخصص این است که عام را از حجیت می اندازد. اگر این حجیتش در معاطاة نسبت به لزوم از بین برود، دیگر نمی شود به واسطه ی مخصص از این عموم "أوفوا بالعقود" یا از عموم "المومنون عند شروطهم" برای اثبات لزوم معاطاة استفاده کرد. چون حجیتشان از بین می رود.

آن موقع یک سوالی پیش می آید و آن این که اگر یک دلیلی در مدلول مطابقی اش حجت نبود آیا می شود در مدلول التزامی اش، حجت بماند؟! خواسته اند بگویند چون شیخ به این قائل است که حجیت مدلول التزامی، فرع حجیت مدلول مطابقی است، لذا نمی شود از دلیلی که مدلول مطابقی اش،

لزوم است و ما هم آن لزوم را این جا حجت نمی دانیم، برای اثبات صحت که مدلول التزامی است استفاده کنیم. می خواهند بگویند به همین دلیل است که شیخ در بحث صحت، نه "أوفوا" را آورده است و نه "المؤمنون عند شروطهم" را آورده است. ولی "أحل الله البيع" را آورده است. چون مدلول مطابقی اش، صحت است. اگر فرض کردیم که "أحل الله البيع" لزوم را برساند این از باب مدلول مطابقی اش نیست بلکه از باب مدلول التزامی اش است. اگر دلیلی مثل "أحل الله البيع" یا مثل "تجارة عن تراض" که مدلول مطابقی شان صحت است، مدلول التزامی شان، لزوم شود، و اگر مدلول التزامی این ها، معاظاة را نگرفت و گفتیم به خاطر اجماع در معاظاة این ادله تخصیص می خورد و مدلول التزامی شان از حجیت افتاده است، خب اشکالی ندارد و مدلول مطابقی شان قابل اخذ است. بنابراین اولین مطلبی که آقایان بحث کرده اند این است که چرا جناب شیخ این حدیث را مطرح نکرده است ولی در لزوم مطرح کرده است؟ می خواهند این طوری بگویند که جناب شیخ قائل به این است که یک چنین رابطه ای بین دلالات در مقام حجیت وجود دارد. اگر مدلول مطابقی از حجیت افتاد، مدلول التزامی از حجیت می افتد اما اگر مدلول التزامی از حجیت افتاد، مدلول مطابقی از حجیت نمی افتد. چون جناب شیخ قائل به چنین نسبتی بین دلالات است، اگر شیخ به چنین روالی قائل شود، آن موقع حق دارد که "أحل الله البيع" را در بحث صحت بیاورد چون مدلول مطابقی اش صحت است و همچنین در لزوم بیاورد تا اگر دلالتش التزاما تام باشد به آن أخذ کند. اما "أوفوا" را این جا در بحث صحت نمی آورد ولی در بحث لزوم می آورد. چون مدلول مطابقی اش لزوم است و صحت مدلول التزامی اش است. و چون "أوفوا" یا "المؤمنون/المسلمون عند شروطهم" مدلول مطابقی اش، لزوم

است و لزوم به دلیل وجود اجماع در معاطاة از حجیت می افتد، اگر از حجیت بیافتد دیگر نمی توان از مدلول مطابقی اش استفاده کرد.

این یک بحث دامنه داری بین محقق خوئی و استادشان محقق نائینی است. فرمایشات ارزشمندی هم شهید بزرگوار آیت الله صدر دارند ولی جای این بحث در اصول است و ما فعلا قصد ورود به این مطلب نداریم. اما مبناء این بحث قابل رسیدگی است.

امام "أوفوا" را هم این جا - در بحث صحت - آورده اند و هم حدیث شرط را این جا آورده اند. لذا باید این بحث را روشن کنند که روابط این ها با هم چطور است؟ محقق خوئی نه "أوفوا" را در بحث صحت آورده اند و نه "المؤمنون/المسلمون عند شروطهم" را آورده اند.

پس تا یک حدی توانستیم سوال اول را روشن کنیم. آیا غفلتی از شیخ بوده است که این ادله را در لزوم می آورد ولی در صحت نمی آورد و بعضی از ادله ی دیگر را هم در لزوم می آورد و هم در صحت می آورد؟ مثل همین حدیث سلطنت که دیدید هم در صحت آمد و هم در لزوم آمد و شیخ دلالتش را در صحت خراب کرد ولی دلالتش را در لزوم قبول کرد. سلطنت مشکلی نداشت چون مدلول مطابقی اش لزوم نبود. ولی آن جا که مدلول مطابقی لزوم است، اگر این مدلول از حجیت افتاد، لذا مدلول التزامی یعنی صحت گرفتار می شود. خواسته اند بگویند جناب شیخ این چنین توجهی داشته است.

عل ای حال خواسته اند بگویند که غفلتی از جانب شیخ و محقق خوئی نبوده است و حداقل محقق خوئی تصریح دارد به این مطلب و گفته است به چنین چیزی ملتزم هستیم. بر خلاف محقق نائینی که

این بحث را داشته است. چرا؟ چون می گوید هیچ منافاتی ندارد که یک دلیلی مدلول مطابقی اش از حجیت بیافتد ولی مدلول التزامی اش حجت باشد. چه اشکالی دارد؟! بالعکسش هم درست است. خلاصه این نکته ی اول باشد تا این شاء الله وارد بحث سند و دلالت حدیث شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.